

آموزش حقوق عمومی: محتوا، مفهوم و انسجام

۱. مقدمه

حقوق مدرن منشا و اجرای خود را به بخشی از حکومت مدیون است. ولی همه قوانین " حقوق عمومی " نیستند فقط چون از نهادهای حکومتی سرچشمه می گیرد، بر مردم تاثیر می گذارد یا به اهداف عمومی اهمیت می دهد.

این مقاله با تعریف حقوق عمومی آغاز می شود، مفاهیم استرالیایی، بریتانیایی و آمریکایی آن را مقایسه می کند و با حقوق خصوصی مقایسه می کند. این الگو نمونه ی متعارف حقوق عمومی را به عنوان یک چتر بر سر قانون اساسی و اداری، می گسترد که بر اساس مفهوم دولت ساخته شده. این ایده شسته و رفته حقوق عمومی، در صورت محدود بودن، در موضوعات برجسته برای تدریس و علم حقوق عمومی معاصر (مانند دموکراسی مسئولیت یا نمایندگی) منعکس شده است. با این حال با توجه به تنوع حساب های عقیدتی و عملیاتی که حکومت " در پی آن " است، حقوق عمومی هیچگونه حساب واحدی ندارد.

یک تعریف توصیفی بر مبنای مفهوم حکومت، محتوای اصلی حقوق عمومی را احاطه می کند، اما یک قاعده قانونی در قلب آن قرار دارد. این باعث ایجاد چالش هایی - مثبت و منفی - برای معلمان حقوق عمومی می شود. در نتیجه، در کنار کاهش آموزش حروف بزرگ تزیینی (حروف سیاه و سفید) به نفع روش های مطالعه موردی، دوره های سطح اول موضوعی در "اصول" قانون عمومی استرالیا شکوفا شده است. برای مشارکت با دانش آموزان بدوی که غالباً دارای ناگاهی - مدنی هستند، واکنش آموزشی بر سیاست و خط مشی های معاصر اعمال می نماید تا زمینه را برای چنین دوره هایی در

قانون عمومی به وجود آورند. با این حال چنین رویکرد "magazine-y" (مجله -y) "چالشهایی را برای انسجام ایجاد می کند.

۲. محدودیت ها و ایدئولوژی های منحصر به فرد: مقایسه حقوق عمومی و حقوق خصوصی در ظاهر بنظر می رسد، حقوق عمومی یک میدان نسبتا تعریف شده است. اگر اغلب زمینه فرعی و زیرین جداسازی شده باشد، اصطلاح "حقوق عمومی" به طور کلاسیک به عنوان پناهگاه چتری دو زمینه مرتبط، قانون اساسی و قانون اداری استفاده می شود. این مورد در نتیجه محدودیت های فضایی و مرزهای نامعلوم غیر مستحکم است. فرهنگ لغت انگلیسی آکسفورد "حقوق عمومی" را صرفا به عنوان "حقوق مربوط به رابطه بین دولت و شخص مربوط به آن" تعریف می کند. این مورد در ابتدا بیش از حد سلسله مراتبی است: چه حقوقی مدیریت تعاملات سیاسی است که مستقیما شامل "دولت" نباشد؟ این نیز بیش از حد فردی است: این تعریف حقوق را از قانون اساسی حکومت و روابط بین نهادهای بی شمار آن منع می کند.

اما واژه نامه ها برای عموم هستند؛ وکلای عمومی می دانند که آنچه که "حقوق عمومی" را انسجام می بخشد و مرزهای آن را به عنوان زمینه تحصیلی ارائه می دهد، مفهوم حکومت است. حکومت از طریق دولت، تحت زیر سلطه قانون است. البته، حکومت در اینجا نه تنها شامل جناح های سیاسی، اجرایی و قانونگذاری است، بلکه قوه قضاییه و تمامی ادارات را نیز شامل می کند.^۱ در مقایسه، حقوق خصوصی به راحتی وسعت کمتری دارد و یا در تعریف توصیفی کمتر جای دارد. نمونه یا قلب حقوق خصوصی قوانین تعهدات مدنی است.^۲ با این حال «تعهدات مدنی» یک همآوری تند و زنده از اغلب قوانین رقابتی است که از قانون قرارداد، عدالت، تجارت و دادگستری گرفته شده است.

با توجه به همه اینها، جای تعجب نیست که دوره هایی با عناوینی مانند «اصول حقوق عمومی» در حال حاضر کاملاً رایج هستند (پیوست را ببینید). این دوره های "فرازگاه" به دانش آموزان مفاهیم کلیدی گرفته شده از قانون اساسی و اداری را معرفی می کند و تلاش می کند تا جدایی های بین این رشته های زیرین را از بین ببرد. این واحدهای مقدماتی نیز دوره های سال بعد را تحت عناوین سنتی آزاد و رها می سازند تا عمیق تر به تحکیم انتقاد از آموزه های حقوقی بپردازند. در مقایسه، یافتن دوره های سطح اول "اصول حقوق خصوصی"، دشوار اند.^۲

طرفداران حقوق خصوصی از یک گزینه استعماری در حقوق عمومی هراس دارند؛ به طوری که یانگ حقوق عمومی، قاعده ی قاچاق حقوق خصوصی را تحقیر می کند.^۴ طرح حداقل ۸۰ سال اول قرن بیستم، بعد از همه، احداث یک دولت گسترده و توانمند بود که لزوماً در روابط بین افراد (چه حقوقی یا طبیعی) خنثی نبود و که عدالت توزیعی را صرفاً برای بازار و یا ارث خانوادگی واگذار نمی کرد. بنابراین آرتور میلر، دانشجوی آمریکایی، می تواند در سال ۱۹۶۰ بنویسد که "حکومت بیشتر به معنای حقوق عمومی تر است و مشروعیت حقوق عمومی را در یک برنامه درسی تقریباً کاملاً خصوصی حقوق محور متمرکز می کند که اشتغال فکری عمده آموزگار قانونی در دهه های اخیر بوده است.^۵ برای گسترش بیشتر این ایده، قانون اساسی (عرفی) قبلاً ایجاد شاخه ای از حکومت در قالب قوه قضاییه بود. اما اکنون هم اکنون با مصالحه سیاسی که در مجلس قانونگذاری قرار دارد، به طور فزاینده ای مزین شده است. آیا این حقوق خصوصی اجرایی به عنوان شاخه ای از حقوق عمومی

تلقی می شود که توسط نظریه مجرمانه (مطالعه رفتار قضایی) و نظریه تنظیمی منتشر می شود؟

به غیر از قانون عرفی و قومی، به طور معنی داری همه قوانین مدرن - مشروعیت آن به عنوان حقوق - از ایده "مردم" ریشه دارند که به عنوان پذیرش دولت و هم مردم درک شده اند. تمام حقوق نوعی

از حکومت است که در جهت تنظیم امور جامعه فعالیت دارد. اما " حقوق عمومی " به این ترتیب تمام قوانین را پوشش نمی دهد. حفاظت از مصرف کننده می تواند موضوع روزمره ای مهمی باشد که ریشه در مصالحه های سیاست گذاری شده توسط مجلس و قضات دارد، اما بنابراین ما آن را شاخه ای از حقوق عمومی نمی نامیم. در مقابل، قانون حقوق بشر معمولاً با عنوان حقوق عمومی نام گذاری می شود، زیرا در میا چیزهای دیگر حقوق مدنی و سیاسی را شامل می شود و ریشه در تعهدات به تصویب رسیده دولتها در قوانین بین المللی دارد. با این حال، قانون ضد تبعیض، هم جنبه ای از قانون حقوق بشر، بهطور ساختاری از قانون حمایت از مصرف کننده متفاوت نیست. هر دو ناتوازی های قدرت را در میان احزاب خصوصی تنظیم می کنند. نکته حل این اختلافات مرزی نیست، بلکه درک این است که مفهوم « حقوق عمومی » هر دو مرزهای محدودیت و ابهام را دارد.

پس برای تضمین مقررات قانون و حقوق عمومی ،الگو ان از طریق فرایندهای سیاسی مرتبط با دولت به قانون مربوط به حکومت محدود می شود. بنابراین، در قانون در مورد قدرت دولت، لزوما همه چیز از قدرت دولت نشات نمی یابد.^۸ همانطور که آدام تامکینز تصدیق می کند، دولت مدرن یک کالای متغیر و قابل تغییر است که با منطقه گرائی و جهانی شدن به چالش کشیده شده است^۹ و ما ممکن است با موم مالی و نرم کردن عضله مشترک و متحد افزوده شویم. با این وجود، این سه گانه دولت، سیاست و حکومت، زمینه را تمرکز اصلی خود می کند، از این رو محدودیت هایی دارد.

بسیاری از وکلای خصوصی به دنبال کشف یک اصل اخلاقی هستند تا در دامنه و میدان خود بیافشانند. بدین ترتیب، دروین جنسن در مقاله اخیر خود «حفظ حقوق عمومی در محل» لن فولر و فریدریش هایک را تأکید می نماید تا نشان دهند که حقوق خصوصی "یک فرم متمایز از نظام اجتماعی" ، یعنی "سازمان با تقابل" است.^{۱۰} مسئولیت مراقبت و حسن نیت ، قوانین مبادله، حقوق

مالکیت و تعهدات خانوادگی همه در یک آرمان و ایده آلی از استقلال متقابل پیوند دارند. ایده آل آزادی است، اما آزادی مطابق تعهدات است.

حقوق عمومی در مقابل "سازمان با اهداف مشترک" می باشد؛^{۱۱} به اصطلاح کیت بارکر این بیان از نقش دولت به عنوان "واسطه کالای ملی" است.^{۱۲} به طور کامل، حقوق خصوصی بیانیه ای از فرصتهای فردی و آزادیهاست، که به طور هدفمند؛ در مقابل، حقوق عمومی به طور بالقوه اجباری است، قطعاً "به جامعه تحمیل می شود"،^{۱۳} و در تلاش برای آینده بینی، تعادل و دستیابی به اهداف جمعی است.

بدیهی است که این ساده سازی یک واقعیت پیچیده تر است. معیارهای روابط متقابل و برابری شهروندان، اشکال توافق و معامله، نگرانی هایی برای آزادی و مشارکت و نیروهای ارتجاعی و تکاملی همگی در قانون اساسی و اداری کار می کنند. به همین ترتیب، حقوق خصوصی نیز با ملاحظات مفید، قوه قضائیه و قوه مقننه و نیروهای جمعی و هدفمند (از جمله گروههای بسیار قوی و قدرتمند شرکت ها و انجمن ها) شکل می گیرد. اما ساده سازی - حقوق خصوصی با یک معیار داخلی از خودمختاری و تعهد متقابل بدون هدایت و حقوق عمومی به عنوان یک تلاش سیاسی، ایده آل دموکراتیک اما در نهایت غیر قابل اجتناب و گاه مستبدانه - دارای قدرت توضیحی است و به طور گسترده ای توسط محققانی در هر حوزه به اشتراک گذاشته شده است. تمایل به پیدا کردن یک اخلاق درونی در رشته یا تلاش یک حالت عادی انسان است (و دانشگاہیان حقوقی اگرچه همیشه عادی نیستند اما انسان هستند!).

وکلائی عمومی مقصر پناه دادن به غرایز استعماری نیستند. (اگر جز این نیست، روز تحصیلی به اندازه کافی زمان ندارد) اما وکلای عمومی اغلب علاقمند به رشته خود و احساس ارزشمندی می نمایند.

اکثر آنها حکومت و سولاتی را با آن مواجه می شود را به عنوان قلب حکومت قانون و مشروعیت نهادهای قانونی، و همچنین نماینده ای برای مردم می بینند. علیرغم بدبینی عموم مردم به حکومت ، افراد متخصص همچنان برای همه نوع ناسازگاری، درک و واقعیت سرزنش می شوند و به نظر میرسد همه زیر سر آنهاست. با عذر خواهی به شاعر کنت اسلرر، حقوق عمومی روی وقت جریان دارد و مقیاس زمانی بیشتری نسبت به "چرخ های گرد کوچک" قراردادهای و معاملات تجاری دارد.^{۱۴}

ملخص کلام در سطح بالایی از چکیدگی ذکر شده. با این وجود، انواع مختلف مغز هسته، در میان میوه های مغرداررشد می کنند. وکلای عمومی دیدگاه های مختلف ایدئولوژیکی را برای اهداف و نقش حکومت و دولت در بر می گیرند. در مجموع آنها کمتر از وکلا خصوصی تمایل دارند که در مطابقت با محدوده و رشته حقوقی خود باید ، بعنوان مثال، برخی از مفاهیم مانند "آزادی" یا "استقلال" بپردازد. حقوق عمومی در مورد ایجاد یک "عمومیت" است، در عین حال "عمومی" ممکن است از لحاظ اقتصادی هرج و مرج آور (در مفهوم رابرت نویزیک)، رفاه آزادی خواهی (در مفهوم جان رالز) و یا برابری خواهی بی رحمانه (در برخی از برندهای جامعه گرایی) باشد.^{۱۵} هیچ توافق مقیاسی از "کالای عمومی" به منظور هدایت جهت ذاتی حقوق عمومی است.

حتی اگر اخلاق درونی و یک رویکرد کاربردی از حقوق عمومی مورد جستجو قرار گیرد، توافق بیشتر از این نزدیک تر نخواهد بود. تامکینز تعریف شبه تابعی از حقوق عمومی را اینگونه ارائه نموده که "موسساتی که قدرت سیاسی و ... را اعمال می کنند، مکانیزم هایی برای اجرای چنین قدرتی برای برخی از انواع حساب ها" ارائه می دهند.^{۱۶} بدین ترتیب پاسخگویی و مسئولیت قدرت عمومی یک موضوع کلیدی و جامع است که دوره های بسیاری را در اصول قانون عمومی به هم می آمیزد.

با این حال، پاسخگویی و مسئولیت به سختی تنها عملکرد حقوق عمومی، به غیر از یک زمان بی وقفه است. این یک آرمان و ایده آل معاصر، لیبرال است. اما این مورد از رویکرد نئولیبرالی متفاوت است که بر آزادی های فردی به عنوان یک مانع در برابر یک دولت قدرتمند تأکید می کند. در دیگر زمانها و مکانها، یک محافظه کار ممکن است بر مورد معکوسی اصرار داشته باشد و از نقش دولت هوبزین (Hobbesian) در نظم دادن و حفظ نظم استفاده کند. در یک چشم انداز مثبت تر از حقوق عمومی، لحن ولهجه ممکن است عملگرایانه تر از حکومتداری خوب باشد. یا ممکن است پرورش حسابی از دولت به عنوان اهداف توانمند و قدرتمند مانند رفاه اجتماعی و فرصت های برابر برای همه شهروندان باشد.

به طور خلاصه، حقوق عمومی، از لحاظ پوشش، یک تعریف نسبتا ساده دارد. قانون در مورد حکومت و در مورد نقش، قدرت، تعهدات، روابط و عملکرد شاخه های مختلف دولت است. این مورد به نوبه خود، اغلب از طریق قانون اساسی و قانون اداری، بر یک هسته فرایندهای سیاسی متمرکز است. با این حال، هنگامی که ما تعریف دامنه را از بین می بریم، می توانیم زمینه ای را با اختلاف نظر ایدئولوژیکی درباره هدف و عملکرد پیدا کنیم.

۳. محتوا: زمینه ها، اصول و ارزش ها

در ابتدا، تعریفی مبتنی بر استفاده از قانون عمومی را به عنوان چتری برای قانون اساسی و قانون اداری ارائه نمودم. در استرالیا توافق صریح در این مورد وجود دارد. متن دیوید کلارک اینگونه بیان می نماید: "به طور خاص، حقوق عمومی می تواند به قانون اساسی و قانون اداری تقسیم شود."^{۱۷} خلاصه مطلب تونی بلک هایلد، راجر داگلاس و جورج ویلیامز حتی نیاز به تایید آن ندارد: به سادگی از بخشهای مختلف کتاب های مربوط به قانون اساسی و اداری گردآوری شده اند.^{۱۸}

هر رشته تحصیلی و آموزشی مرزهای مبهم و نامشخصی را ارائه می دهد و با محدودیت های فضایی مواجه است. شکی نیست که اگر فضا اجازه دهد، موضوعاتی در قانون رسانه، قانون انتخابات و قانون مبارزه با فساد، می تواند و احتمالاً باید بخشی از برنامه درسی حقوق عمومی گسترده تر را ایجاد نماید. با این حال، قانون مالیات (افزایش درآمد از طریق انتخاب سیاست های اقتصادی و اجتماعی)، قانون منطقه کاری و قوانین گروهی (قدرت و مقررات منابع غیر دولتی) و یا قوانین کیفری (انحصار دولت در برابر زور) چیست؟ به مراتب کمتر آشکار و روشن است که آیا عناصر ضروری این حوزه ها پیش نیازهای لازم را برای هر گونه نظری در مورد حقوق عمومی دارند. ۱۹.

میلر تعریف کاملی از قانون عمومی ارائه کرد:

قانون عمومی قانونیست که شخصیت و ساختار دولت (قانون اساسی)، روابط حقوقی با دیگر دولتها (قانون بین المللی)، سازمان و موقعیت آژانس های دولتی (قانون اداری) و روابط بین دولت و قانون فردی (قانون کیفری، مصونیت حاکمیت و روش قانونی) را تنظیم می کند. ۲۰.

هر کدام از این دیدگاه ها بر این اند که آیا قانون کیفری یا روش قانونی به این تعریف تعلق دارد یا نه، واضح است که آنها از نظر کیفیت هسته قانون اساسی، اداری و بین المللی، که قدرت دولتی و فرایند دولت را تعریف می کنند، متفاوت اند.

با این حال محتوا تغییرناپذیر نیست. قانون تکامل یافته است، و آنچه مربوط به امروز است تغییر می نماید. علاوه بر این، همان طور که قبلاً اشاره کردیم، حقوق عمومی با اظهارات اساسی ایدئولوژیکی در مورد هدف آن مطرح می شود. با این وجود ما می توانیم مجموعه ای از زمینه ها و اصول عمومی، به ویژه در سطوح مقدماتی، که از توافق معاصر در تدریس حقوق عمومی برخوردارند را تشخیص و تمیز دهیم. این موارد عبارتند از:

- اصول دموکراتیکی،
 - پاسخگویی و مسئولیت اجرایی،
 - حکومتداری خوب (اخلاق و یکپارچگی)،
 - وراثت سازمانی و تاریخچه،
 - بررسی قضایی،
 - آزادی، برابری و حقوق،
 - حکومت مسئول و نماینده
 - اصل قانون (مشروطه و حکومت تحت قانون)،
 - جدایی از قدرت ها (هم در میان شاخه ها وهم به لحاظ فدرال)،
 - حاکمیت و مردم بومی، و
 - وحدت گرایی، فدرالیسم و منطقه گرایی.
- اینها به ترتیب اولویت نیستند بلکه به ترتیب حروف الفبای (انگلیسی) هستند.